بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 15 دی 1394.

بحث در مورد آیه ما لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها بود. مرحوم آقای صدر خودشان می فرمایند که این آیه شریفه کلمه آتاها در آن اعم از حکم و فعل و مال هست و ایتاء هر یک از اینها به حسب خودش است کلامی از مرحوم نائینی نقل می کنند در مورد اینکه به این آیه نمی شود تمسک کرد چون این آیه بحثش این است که اگر قبل از، این آیه می گوید مواردی که خداوند اصلا تکلیف را بیان نکرده است این تکلیفی ندارد اما آن جایی که تکلیف بیان شده ولی به ما نرسیده است. که محل کلام در بحث برائت هست این آیه ناظر به او نیست. این آیه شبیه مفادش، مفاد ما سکت الله است آن چیز هایی که اصلا هیچگونه تکلیفی در مورد او صادر نشده است. اما اگر تکلیف صادر شده است ولی به ما واصل نشده است این آیه به او ناظر نیست. ایشان پاسخ می دهند که این آیه شریفه کلمه آتاها دارد. لا یکلّف الله نفسا الا ما آتاها. ضمیر آتاها به آن نفس بر می گردد یعنی خداوند هیچ نفسی را تکلیف نمی کند مگر تکلیفی که آن تکلیف را به او اعطا کرده باشد و داده باشد. و دادن تکلیف به مجرد صدور تکلیف صدق نمی کند .این دادن تکلیف به خصوص دادن تکلیف به نفس، به مکلف. اعطاء نفس در صورتی هست که تکلیف به مکلف واصل شده باشد. و این انحلالی فهمیده می شود یعنی کلّ نفس هر نفسی که تکلیف به او برسد مکلف است و هر نفسی که تکلیف نرسد مکلف نیست. پس بنابراین این آیه شریفه از این جهتی که مرحوم نائینی می گویند اشکالی به او وارد نیست.. البته تعبیری که در

آقای صدر اینجوری به مرحوم نائینی اشکال می کنند.

ظاهر مطلب مرحوم نائینی در اجود التقریرات همینجوری هست که ایشان تقریب می کنند ولی یک مطلبی مرحوم آقا ضیاء دارند که مرحوم آقا ضیاء یک تقریبی دارد بعضی از عبارت های فوائد الاصول با آن تقریب سازگار است. یک کلماتی در عبارت مرحوم نائینی به کار رفته است که ممکن است ناظر به این تقریبی باشد که در کلام آقاضیاء دارد. حالا عبارت آقا ضیاء را من می خوانم. ایشان اینجوری تعبیر می کنند و می گویند:

«ان الایتاء فی الایة المبارکة لما کان منسوبا الیه سبحانه کان عبارة عن اعلامه سبحانه بالتکلیف بالاسباب العادیة المتعارفه بین الموالی و العبید و الحکام و الرعیه لا الاعلام بقول المطلق و لو بغیر الاسباب العادیه و حیث کان الله سبحانه بالتکالیف بتوسیط الوحی الی سفرائه و امرهم بالابلاغ ما اوحی الی العباد کان عدم اعلامه عبارة عن عدم الوحی الی سفرائه او عدم الامر بالابلاغ ما اوحی الی العباد و یکونه مفاد الایة المبارکه اجنبیا عن المقام لأن مساغها حینئذ مساغ قوله علیه السلام ان الله سکت عن اشیاء لم یسقط عن هذه الصیانه فکان دلالتها ممحضة فی نفی التکلیف نفی الکلفه عما لم یوصل علمه الی العباد لمکان سکوته و عدم بیانه و اظهاره لا نفی الکلفه مطلق عما لم یصله الی العباد و لو کان من جهة ظلم الظالمین و اخفاء للاحکام الصادر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم والوصیه بامره سبحانه .....

ایشان در واقع تکیه اش را روی این می کنند و می گویند که درست است که همه، حالا با تقریبی که من بیان می کنم، همه امور به نحوی از انحاء به خداوند سبحان نسبت داده می شود ولی بعضی از چیزها هست که خدا فرض کنید الآن من دارم آب می خورم غذا می خورم اینکه بگوییم خدا غذا را در دهان من گذاشت این عرفی نیست. مجرد اینکه به سلسله اسباب و علل یک شیئی به خداوند متصف می شود آن باعث نمی شود که این غذا خوردن به من نسبت داده شود. در جایی این تعبیر به کار برده می شود که خداوند یک ظهور و بروزی داشته باشد. و بنابراین جایی که در واقع آن چیزی که کاری که به خدا نسبت داده می شود اینکه خدا خب فرشته می فرستد و به اصطلاح پیام نبوت را به پیغمبر ایصال می کند احکام را می رساند اما اینکه این احکام به تک تک مکلفین رسیده است یا خیر، این ولو به یک معنی از معانی فعل خدا است ولی اینجور اشیاء را به طور، خیلی وقتها ببینید حالا من یکی دو تا مثال برای شما بزنم، این آیه شریفه ای که می گوید «**و ما رمیت»** حالا قبل از اینکه آیه را مثال بزنم یک نکته را بگویم مرحوم امام یک جمله معروفی داشتند که خرمشهر را خدا آزاد کرد. این یعنی چه؟ خب همه افعال فعل خداست. خرمشهر را خدا آزاد کرد یعنی از خارج از اسباب عادی بود. روش های عادی که وجود داشت این کار خدا بود و الا همه چیزها کار خداست. این هم یک سری چیزها هست کار خداست و یک سری چیزها هست که ولو به نظر همه کار خداست ولی اینکه بعضی چیزهارا ما به خدا نسبت می دهیم و بعضی چیزها را به خدا نسبت نمی دهیم به خاطر این است که در تصورات عمومی بعضی وقت ها خداوند یک بروز و ظهوری دارد که در موارد دیگر آن بروز و ظهور ندارد. خدا در پیغمبر فرستادن خب بروز و ظهور دارد. در احکام و تشریع و امثال اینها بروز و ظهور دارد. اما اینکه این حکم آیا به مکلف می رسد یا خیر آن ولو به نظر دقّی همه اشیاء عالم زیر نظر خداست. خدا است که اشیاء را به مکلفین می رساند یا نمی رساند ولی با این حال اسناد این خلاف انصراف کلمه ماآتاها است. آتاها است یعنی آن کاری که مربوط به خداست. آن کاری که خدا در آن یک بروز و ظهور و تجلی دارد و امثال اینها. پس بنابراین این مشکل مشکل این نیست که لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها. یک موقعی مشکل شما می گویید که هر تکلیفی را خدا به هر کس در صورتی تکلیف می کند که یک چیزی را به او داده باشد. خب به کل نفس خدا دو جور دادن می تونه داشته باشد یک جور دادنی که خداوند در آن بروز و ظهور دارد که به وسیله به توسیط انبیاء و ارسال رسل و انزال کتب و امثال اینها یک ارسال خاص آن ارسال خاص در صورتی ما می توانیم تعبیر کنیم که یک به اصطلاح حضور خاصی خداوند داشته باشد. ببینید آیه شریفه **«و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی»** جنگ بدر شما نبودید که تیر زدید به دشمنان. خدا تیر زد. یعنی چه خدا تیر زد؟ یعنی یک بروز خاص داشته یک تجلی ویژه داشته است. یا «**ما قرب الله فالله اولی بالعذر»** یک سری چیزها کأنه کار مردم نیست. اینکه طرف دیوانه شده است. اینکه طرف مجنون شده است غافل شده است و امثال اینها خیلی هایش کار مردم نیست تقدیر الهی است که تعلق گرفته است که این به این شکل باشد آنجایی که فعل به خدا نسبت داده می شود مراد همچین افعالی است. حالا من تعبیر مرحوم نائینی را بخوانم فکر می کنم از بعضی کلمات مرحوم نائینی یک همچین معنایی از عبارت استفاده بشود. علی فرض الظهور الآیة الشریفه فی ارادة التکلیف من الموصول و ارادة الوصول و الاعلام من الایتاء فاقصی ما تدل علیه الایة المبارکة و ان المؤاخذه و العقوبه لا تحسن الا بعد بعث الرسل و انزال الکتب و تبلیغ الاحکام و التکالیف الی العباد و هذا لا ربط له بما نحن فیه من الشرط التکلیف بعدم البعث و الانزال و التبلیغ و عروض اختفاء التکلیف لبعض الموجبات التی لا دخل للشارع فیها. فالایة المبارکه لا تدل علی البرائه و المفاد مفاد قوله تعالی و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا»

بعد وارد بحث ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا می شود. ایشان می گوید این اختفاء ظالمین گاهی اوقات این چیزها را پنهان می کند این امور ربطی بما هو شارع ندارد. کأنه خداوند یک موقعی به شارع بماهو شارع یک کارهایی باید انجام دهد این می خواهد بگوید اگر شارع آن وظیفه شارعیت خود را که ابلاغ کلی احکام هست آن را انجام بدهد دیگر تکلیف تحقق پیدا می کند و محقق می شود. ولو قبل از دادن اینها تکلیفی متوجه عباد نمی شود. این احتمال می دهم که از لحن عبارت ها ممکن است همین کلامی که مرحوم آقا ضیاء در بیانشان هست همین را بخواهند بیان کنند. ولی انصاف این است که اینجور نیست که هر جا ما کلمه حالا من آتاها را بر می دارم صریحا کلمه اعلمه می گذارم. لا یکلف الله نفسا الا ما اعلمه ایّاها. اگر ما بگوییم اعلام اینکه حالا یک نکته بگویم اولا که مراد از این خداوند شارع بماهو شارع هست. نه شارع بماهو مکوّن الاشیاء هست خیلی ظاهر نیست. نه، همه حیثیات ذات اقدس الهی ملاحظه شده است. هم جنبه شارعیتش هم جنبه خالقیت و مدبریت امورش. این یک جهت. از جهت دیگر حالا اگر اینجور ما بگوییم خداوند فقط در صورتی هر شخص را تکلیف می کند که به او تکلیف را اعلام کرده باشد. آیا عرفا اعلام به انبیاء اعلام به مکلفین صدق می کند. به نظر نمی رسد که صدق کند. اینکه ما بگوییم همیشه نسبت به فعل به خدا در جایی هست که خلاصه یک تجلی ویژه خدا داشته باشد این درست نیست. بعضی وقت ها ما می خواهیم نسبتش را از عباد سلب کنیم. اینکه ما می گوییم خرمشهر را خدا آزاد کرد ما می خواهیم بگوییم خرمشهر را مردم آزاد نکردند آن چیزی که سبب می شود در اینجا آن معنای تجلی عباد هست نفی صدورش از مردم است. در آیه شریفه و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی، چطور فهمیده می شود که خداوند در اینجا یک تجلی ویژه کرده است؟ چون اسناد رمی را به پیغمبر نفی کرده است. یا در مثالی که عرض کردم خرمشهر را خدا آزاد کرد این در واقع در مقام حصر است. یعنی آن کسی که در آزادی خرمشهر دخالت داشت خداوند است. کس دیگری در این مطلب دخالت نداشت. این حصر یعنی اینکه خداوند یک تجلی ویژه داشته باشد. نه اینکه نفس نسبت فعل به خداوند معنایش این است که خداوند باید یک تجلی ویژه داشته باشد نه. در مواردی که ما می گوییم ولو شما دارید غذا می خورید این خدا است که این غذا خوردن را برای شما ایجاد می کند. هیچ اشکالی ندارید بگوید که شما غذا می خورید ولی این خدا است که، یک موقعی شما می خواهید نفی کنید میگویید نه شما غذا نمی خورید این خدا است که غذا را در دهان شما می گذارد خب این باید یک جایی باشد که کأنه انقدر نسبت به فعل به خداوند قوی هست و نسبت آن به مکلف ضعیف است که می شود اداعا و بالعنایه نسبت فعل را از فاعل ظاهری آن نفی کرد. این در جایی هست که یک نوع تجلی ویژه الهی صورت گرفته باشد. ولی در موارد عادی هیچ مانعی ندارد که ما بگوییم که خدا فقط آن تکلیفی را که به عباد رسانده باشد آن تکلیف را تکلیف می کند. خب همه تکلیف ها را خدا به عباد می رساند نه بما أنه شارعٌ. بما انه مکون الاشیاء و امثال اینها. اینکه ما بگوییم این آیه ظهور دارد در اینکه مجرد ابلاغ احکام الهی به انبیاء، اعلام کلّ نفسٍ صدق می کند. انصافا خلاف ظاهر است.

سوال: چون اگر این بحث دسیسه ها و جعل و این شیطنت ها نبود این اعلام برای انبیاء به همه مردم نمی رسید؟ می رسید دیگر.

پاسخ: می رسید ولی الآن که نرسیده است.

سوال: می دانم که الآن نرسیده است ولی آنچه که می توانست اعلام کند یعنی خداوند اعلام کرده است اعلامی که به طور طبیعی باید به همه عباد می رسید.

پاسخ: نه این معنای اعلام طبیعی نیست یعنی اعلامی که به طور طبیعی می رسید اعلام بالفعل ظاهر آن است. شما می گویید اعلامی که اگر اختفاء ظالمین نبود می رسید. پس هنوز به مکلف نرسیده است. اینکه میگوییم به مجرد اینکه

سوال: اینکه مستند به خدا است

پاسخ: نه نه. مستند به خدا است اعلام به تک تک آنها است آنها مستند به خدا است.

سوال: نفسا دیگر.

پاسخ: نفسا. کل نفسٍ. ظاهرش جنبه انحلالی دارد. خب همین شما جمله را اینجور بگویید که خداوند فقط تکلیفی را که اعلام کرده است به هر نفر، به هر نفر، یک موقعی هست ما کنا معذّبین حتی نبعث رسولا فرق دارد. چون آن جنبه انحلالی در آن ظهور ندارد که مراد انحلالی است. یا اگر عباد را به طور مطلق به کار برد. **لا یکلف الله العباد الا اذ آتاهم**. خب آن اشکال ندارد. که ارسال رسل و انزال کتب را ایتاء الاحکام للعباد بدانیم. این هیچ اشکالی ندارد. ولی اینکه وقتی می گوید لا یکلف الله نفسا، معنایش این است که اشخاص را جدا جدا کرده است. و اینکه بگوییم این کافی هست که به یک نفر چیز میشه انصافا خلاف ظاهر است. از این جهت به نظر می رسد که کلام مرحوم آقای صدر اشکال ایشان به مرحوم، حالا چه به تقریب ابتدایی که از آقای نائینی نقل کردیم یا تقریب دقیقتری که از کلام آقا ضیاء نقل کردیم به نظرم اشکال ایشان وارد است و از این جهت نمی شود اشکال کرد. اشکال عمده همانی بود که قبلا هم اشاره کردیم. که کلّف مفعول دومش فعلی از افعال است. من موارد استعمال را یک مقداری مراجعه کردم متأسفانه برگه اش را هرچه می گردم پیدا نمی کنم.

ما موارد استعمال کلّف را که من مراجعه کردم تمام موارد استعمال آن مفعول دوم فعل ذو کلفه هست. می گوید خداوند این فعل ذو کلفه را به گردن عباد نمی گذارد. در بعضی از تعبیرات حالا متأسفانه برگه اش را نیاورده ام از بعضی از تعبیرات خیلی خوب روشن می شود که کلّف به معنای حمّل است. یک تعبیراتی اضافه کلف آورده که شبیه اتتفسیر که یک فعلی را که به گردن عباد باری را که به دوش عباد گذاشته می شود آن را به تعبیر کلّف تعبیر می کند حالا این را من انشاء الله فردا برگه اش را آوردم برایتان می خوانم. فقط یک مورد دیدم که به غیر افعال استناد داده شده است و آن هم روشن هست که تقدیر دارد. اربعة الدراهم را بیاورید. می گوید که خداوند : **«لا یکلّف الله الا دون سعتها»** و کلفکم من کل مأتین اربعة دراهم می گوید که

**عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا مَا يُطِيقُونَ إِنَّمَا كَلَّفَهُمْ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَ كَلَّفَهُمْ مِنْ كُلِّ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَةَ دَرَاهِمَ وَ كَلَّفَهُمْ صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ**

این کلمه خمسة دراهم را مفعول قرار داده است. سایر چیزهایش خمسه صلوات، صیام شهر الرمضان، امثال اینها ولی اینجا خمسة دراهم. خمسة دراهم یعنی اخراج خمسة دراهم.

سوال:؟؟

پاسخ: نه حالا این مال چون در آیه شریفه از جهت دیگری آن چیز دارد.

این خمسة دراهم را که مفعول دوم قرار داده است یعنی اخراج خمسة دراهم. زکات. یعنی انفاق خمسة دراهم. امثال اینها. یک همچین فعلی باید مقدر بگیریم. در مثال های دیگرش صیام، حج، جهاد همه اینها مثال های احکام است دیگر. می گوید مثال زده برای نماز. روزه، حج و اینها مثال زکات است. این احکام ارکان دین. مثال های ارکان دین را که زده تعبیر خمسة دراهم تعبیر کرده است. یعنی زکات خمسة دراهم. یعنی اخراج زکات خمسة دراهم را به گردن مکلفین گذاشته است. آن هم حالا شاید علتش این است که چون خود زکات یک جنبه وضعی دارد و نه جنبه تکلیفی محض، آن خمسة دراهم که به گردن ما است یعنی خود این خمسة دراهم کأنه به دوش من قرار می گیرد ولی حالا حتی همین مورد هم هیچوقت تکلیف را متعلق کلّف قرار نداده است. حالا این مورد هم اگر هم چیز بکنیم این مورد آن متعلق تکلیف هست که به دوش من گذاشته می شود. کلفهم وجوب الصلوة هیچ نداریم. کلفهم وجوب الزکات، وجوب الصیام و امثال اینها. اگر هم این را نگیریم مقدر و بگیریم ناظر به حکم وضعی است اون خود خمسة الدراهم را کأنه به دوش مکلفین گذاشته اند به اعتبار اینکه وضعا این از جیب انسان خارج می شود و امثال اینها. اما اینکه هیچ جایی گفته باشند کلفهم وجوب الصلوة هیچ شاهد نداریم. چیزهای دیگری هم که آقایان گاهی می گوییم جعل علیکم الصلوة جعل علیکم الصوم. یا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم. خود صیام کتب می شود نه وجوب الصیام. هیچ در استعمالات قرآنی به وجوب نسبت داده نمی شود در بعضی از روایات متأخر گاهی اوقات به ندرت به وجوب نسبت داده شده است خیلی نادر. آن هم در روایت های یکی از ائمه متأخر نقل شده است که خیلی از اینها هم احتمال می دهم از باب نقل معنا و تحت تأثیر اصطلاحات علمی یک همچین، حاج آقا در بحث رفع القلم آنجا که آن بحث را به یک تناسب اشاره می کنند که آن که مفعول کتب و جعل و حالا این کلّف هم همینجور قرار می گیرد، اینها مفعول هایش فعلی از احکام است نه حکمی از احکام. وقتی که چنین هست، فعلی از افعال هست بنابراین، این به نظر می رسد که هیچ ربطی به بحث های ما ندارد. خب حالا یک ان قلت، اگر مراد فعل باشد این با مراد آیه که مال هست منافات دارد. پاسخ مطلب این هست که با مورد آیه هم منافات ندارد. چون مورد ایه می گوید که «**و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله و لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها»** می گوید کسی که چیزش کم هست لازم نیست زیاد بدهد. همان مقداری که می تواند بدهد. خدا لا یکلف الله الا ما آتاها. معلوم نیست که مراد از ما آتاها خود آن مالی باشد که به مکلف داده است. انفاق از مال، انفاق از مالی که در اختیار انسان هست مصداق ما آتاها است. مرحوم شیخ در رسائل این مطلب را اشاره کرده است که اگر ما این را فعل در تقدیر بگیریم منافات با مورد آیه هم نخواهد داشت. آیه می گوید که هر کسی اگر مال ندارد از همان مقداری که خدا بهش داده است عطا کند. خدا هیچ کس را بیش تر از آن که به او داده است مکلف نمی کند. یعنی بیشتر از آن فعلی که مقدور بر او کرده است. چون الانفاق مما آتاء الله مصداق ما آتاه است از این جهت ما آتاه الله را تعبیر کرده است و هیچ منافاتی با این ندارد که آن ما آتاه به معنای فعل باشد. البته اینجا یک ان قلتی وجود دارد و آن این است که از بعضی روایات استفاده می شود که نه، این مربوط به تکلیف به غیر مقدور نیست بلکه این آیه ناظر به تکلیف به غیرمعلوم هست. روایت عبدالاعلی بن اعینکه در کلام مرحوم نائینی و در اجود التقریرات فوائد الاصول بحثش آمده است و آقای صدر هم همان مطلب آقای نائینی را مطرح کرده است و مرحوم نائینی به خصوص در اجود متفاوت بحث را دنبال کرده است و بعد آن روایت را ملاحظه بفرمایید که آیا از این روایت استفاده می شود که این آیه مربوط به تکلیف به غیر معلوم هست یا استفاده نمی شود؟ این را ملاحظه بفرمایید ان شاء الله فردا در موردش صحبت می کنیم.

سوال: در آیه ما جعل الله فی الدین من حرج، حرج وجوب است؟

پاسخ: نه حرج وجوب نیست حرج فعل است

سوال: وجوب آن حرج است؟

پاسخ: نه نه، خود آن فعل حرجی است. انجام آن فعل حرجی است.

سوال: خدا..

پاسخ: خدا خود فعل را. اتفاقا حاج آقا به همان استدلال دارند. می گویند که حرج مصداقش فعل است در همان آیه ما جعل علیکم فی الدین من حرج به همان که مراد از حرج فعل هست حرج صلوة است حرج صوم است. اینها چون مشقت را ایجاد می کند

سوال: خدا وجوبش را می گذارد جعل می کند.

پاسخ: نه جعل فعل یعنی وجوب. دو بحث است. چون گذاشتن این فعل به گردن عباد یعنی وجوب. جعل به معنای وجوب است ولی مفعول آن وجوب نیست. جعل یعنی اوجب الصلوة. جعل شیء به گردن عباد. آقایان جعل را به معنای اعتبار می گیرند. در حالی که جعل به معنای اعتبار نیست. جعل یعنی همان جعل خارجی هست فرض کنید من این بار را می گذارم روی دوش شما. وقتی شما ایجاب می کنید کأنه این فعل را بر گردن عباد گذاشته اید. گذاشتن فعل در گردن عباد همین یعنی آن را یک بار سنگینی را به گردن عباد حمل کردن. کلّف یعنی این.

سوال: موارد استعمال جعل هم همین جور است؟

پاسخ: همین جور است دقیقا همین جور است.

سوال: یعنی افعال را می گذارد

پاسخ: افعال را می گذارد و معنای گذاشتن افعال به گردن عباد این هست که آن افعال واجب شده است. جعل را به معنای اعتبار می گیرند و می گویند که اعتبار متعلقش وجوب است دیگر. در حالی که جعل به معنای اعتبار نیست این اصطلاح جعل به معنای اعتبار یک اصطلاح اصولی متأخر است اصلا اصطلاح روایات به این شکل نیست

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد.